مروری بر سبک زندگی آزادگان در اسارت در گفت‌وگوی «جوان» با علی خاجی

دوران اسارت در کسب علم و دانش رقابت می‌کردیم

■ احمد محمدتبریزی

علی خاجی در دوران دفاع مقدس روزهای زیادی را در جبهه نگذراند که به اسارت دشمن درآمد. او در سال ۱۳۶۳ به عنوان امدادگر برای حضور در عملیات بدر راهی جبهه شد و خیلی زود با تنی مجروح به اسارت نیروهای عراقی درآمد. اسارتی که پنج سال و نیم به طول انجامید و مسیر زندگی خاجی را به طور کلی عوض کرد. شرایط سخت اسارت و زندگی در کنار بزرگانی مثل مرحوم ابوترابی تجربیات ارزشمندی در اختیار خاجی و هم‌اردوگاهی‌هایش قرار داد. این جانباز و آزاده در گفت‌وگو با «جوان» مروری بر سبک زندگی آزادگان دارد و خاطرات سال‌های اسارت را با ما در میان می‌گذارد.

نصیری از رزمندگان حاضر در عملیات بدر- اسفند ۱۳۶۳

شما در چه مقطعی از جنگ وارد جبهه شدید و در کدام عملیات به اسارت دشمن درآمدید؟

من اسفند سال ۱۳۶۳ برای عملیات بدر عازم جبهه شدم و در همین عملیات هم مجروح و اسیر شدم. نزدیک ۳۰۰ نفر در عملیات بدر اسیر شدند که من هم جزوشان بودم. این عملیات در منطقه عملیاتی خیبر در شرق دجله انجام می‌شد. در عملیات خیبر عراق گاز شیمیایی زد و نیروها مجبور شدند از شرق دجله برگردند و در جزیره هور بمانند. سال بعد در همین منطقه عملیات بدر انجام شد و رزمندگان در روز اول و دوم عملیات ۴۰ کیلومتر پیش رفتند و اتوبان العماره بصره تصرف شد. ما که صبح به آنجا رسیدیم هنوز ماشین‌های غیرنظامی در حال تردد در اتوبان بودند. منطقه تصرف شد ولی پس از دو روز درگیری، عراقی‌ها برای مقابله آماده بودند. بعد از چند روز درگیری ایران در مرحله دوم عملیات مجبور شد به عقب بازگردد و در هور بماند. عملیات بدر به نسبت خیبر بی سر و صداتر انجام شد و بعدها هم خیلی درباره‌اش صحبت نشد.

پس مدت حضور شما در مناطق عملیاتی خیلی کوتاه بود؟

تعداد روزهای حضور من در جبهه خیلی کم بود. البته اصلاً قرار نبود من به جبهه بروم و در حال درس خواندن بودم. ترم سوم فوق‌دیپلم هوش‌بری می‌خواندم. دوستان گفتند برای جبهه به نیرو نیاز است و تنها کاری که آن زمان از دستم برمی‌آمد رفتن به جبهه به عنوان امدادگر بود. در منطقه یک گلوله کنارم منفجر شد و یک ترکش به ریه‌ام خورد. موج انفجار به قدری شدید بود که نزدیک چهار متر بلندم کرد و به زمین کوبید. جراحتم آنقدر شدید بود و خونریزی زیاد داشتم که نتوانستم تکان بخورم و همانجا ماندم. توان سینه‌خیز رفتن هم نداشتم. نیروهای در حال عقب‌نشینی چند متری مرا به عقب کشیدند ولی امکان ایستادن نداشتند. آنها رفتند و تا فردا در منطقه ماندم. فردای آن روز که عراقی‌ها برای پاکسازی آمدند، من را اسیر کردند.

شما دانشجو بودید و به نوعی با اسارت مسیر زندگی‌تان کاملاً عوض شد؟

دقیقاً، من با اسارت وارد یک دنیای دیگر شدم. البته من آموزش‌های مفصل نظامی را در دوران تحصیل دیده بودم و تا نزدیک اعزام هم رفتم منتها چون پدرم موافق رفتنم نبود و می‌گفت اول باید دیپلمت را بگیری و بعد بروی، رفتنم به تعویق افتاد. مجموعه‌ای که ما را آموزش می‌داد، تعدادی را انتخاب کرد و به ما گفت سن شما کم است و نمی‌توانید اعزام شوید. آموزش‌های نظامی خوبی دیده بودم و آمادگی‌اش را برای رفتن داشتم. آن زمان درگیر برنامه‌های دیگری بودم که بحث جبهه پیش آمد. وقتی می‌گویند موضوعی واجب کفایی و جبهه نیرو لازم است، باید رفت. اگر قرار به عمل کردن است باید این مواقع عمل کرد و به جبهه رفت. شاید اگر نیمی از نیروها در جنگ بدانند اسیر خواهند شد، کسی از جایش تکان نخورد. در حرف، صحبت از شهادت ساده است ولی پای رفتن و عمل کردن سخت است. اسارت ظاهرش خیلی ترسناک است و اگر به نیروهایتان بگویید امکان اسارتتان وجود دارد شاید پاهایشان برای رفتن سست شود. نمونه‌اش افرادی از بچه‌های آزاده خودمان که قبل از اسارت خواب می‌دیدند اسیر شده‌اند و آنقدر این کابوس برایشان ترسناک بود که عکس‌العمل‌های عجیب و غریبی از خود نشان می‌دادند. به همین خاطر نیروهای عادی را برای اسارت توجیه نمی‌کنند و افراد خاصی توجیه می‌شوند که اگر اسیر شدید این کارها را بکنید.

شما هنگام اسارت احساس یأس و ناامیدی نداشتید؟

اسارت یک حس عجیب و غریب دارد. شاید به تنها چیزی که نمی‌اندیشیدم اسارت بود. اسارت تلخ است. به‌خصوص زمانی که فرد سن کمی دارد و تجربه زیادی هم ندارد. البته اگر این روحیه و افکار بخواهد بر کسی غلبه کند شخص در فضای اسارت دوام نمی‌آورد. وقتی شما گرفتار می‌شوید و این اسارت دست خودتان نیست نباید وارد چنین افکاری شوید. هیچ چیزی در اسارت قابل پیش‌بینی نیست. یک زندانی تعداد روزهای حبسش را می‌داند و حتی می‌گویند اگر رفتار خوبی داشته باشی عفو می‌خوری و تکلیف آدم مشخص است. اسارت هیچ چیزش مشخص نیست و شاید یک ساعت بعد اسیر را تیرباران کنند و شاید پنج سال در اسارت بماند. زمانی که قطعنامه در سال ۱۳۶۷ پذیرفته شد، یکی از توقعاتی که همه داشتند تبادل اسرا بود، ولی این موضوع انجام نشد و دو سال بعد تبادل اسرا صورت گرفت. سال ۱۳۶۹ هم صدام به خاطر حمله به کویت و برای اینکه خیالش از ایران و مرزهای شرقی‌اش راحت باشد تن به تبادل اسرا داد وگرنه اگر قرار بود صدام به همان شکل سابق بماند تن به تبادل اسرا نمی‌داد.

در اسارت چه دریچه‌هایی پیش رویتان باز شد؟

اوایل اسارت پذیرش این موضوع برای آزادگان سخت است. در کل وقتی ناخواسته یک اتفاق مهم در زندگی فرد رخ می‌دهد زمان لازم است تا موضوع را بپذیرید. بعد رفته رفته این موضوع را قبول می‌کنید تا با آن کنار بیایید. از اینجا به بعد تصمیم می‌گیرید که می‌خواهید چه کار کنید. برخورد با اسرای دیگر و مدیریتی که اردوگاه‌ها پیدا می‌کنند و زندگی جمعی، انسان را به سمت انتخاب یک زندگی سالم هدایت می‌کند. شاید بهترین روش توصیه‌ای است که ائمه فرموده‌اند: برای این دنیا طوری زندگی کن که گویی تا آخر دنیا زنده هستی و برای آخرتت طوری زندگی کن که گویی یک روز بیشتر زنده نیستی. من به این شکل به دوران اسارت نگاه کردم که شاید فردا تیرباران شوم و شاید تا ۱۰ سال دیگر در اسارت بمانم. خودم را برای هر دو حالت آماده کردم. در اسارت افراد از سال دوم به بعد برای طول سالشان برنامه دارند و به نوعی قبول می‌کنند که باید بمانند و حداقل در دو ماه اول به این نتیجه رسیدم باید چند سال در اسارت بمانم. وقتی این را قبول کردیم برنامه‌ریزی‌هایمان هم انجام شد. من در اردوگاه با نیروهای عملیاتی بودم و این نیروها به لحاظ روحی و روانی وضعیت خیلی بهتری داشتند. هم برخوردشان با عراقی‌ها طور دیگری بود و هم روحیه و اهدافشان از جنس دیگری بود. نیروهای باانگیزه‌ای بودند و شرایط بد آنجا کمتر رویشان اثر می‌گذاشت. خیلی‌ها در اسارت زندگی‌شان عوض شد. اگر زندگی برخی آزادگان را از نزدیک ببینید متوجه می‌شوید چه تغییراتی در سبک زندگی‌شان رخ داده است.

> ما در اردوگاه ۱۷ جانمان را مدیون مرحوم ابوترابی هستیم. این اردوگاه یک اردوگاه تنبیهی بود و شرایط بسیار سختی داشت. در چنین شرایط سختی انگیزه ماندن هم سخت می‌شود. از لحاظ روانی شرایط خیلی سنگین بود و وجود ایشان نعمت بزرگی برای همه بود و خیلی به دادمان رسید

سبک زندگی و برنامه‌هایتان شامل چه کارهایی می‌شد؟

تدریس و درس خواندن اولویت نخست بسیاری از آزادگان بود. از کتاب مدارس تا کلاس زبان و خط در اردوگاه بود و بچه‌ها به هم حتی زبان محلی هم آموزش می‌دادند. کردی و ترکی به هم یاد می‌دادند. آموزش خط و تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه و صرف و نحو هم بود. هر کسی هر چیزی برای آموختن داشت را به دیگران یاد می‌داد. حالت مسابقه بود و اگر از کسی می‌پرسیدی چه می‌خوانی برای طرف کسر شأن بود اگر چیزی نمی‌خواند. همه وارد یک رقابت سالم برای کسب علم و دانش و اخلاق بودند و همین سبب می‌شد هر روز وضعیت بیشتر بچه‌ها بهتر از قبل باشد. درصد کمی هم با کار و ورزش خودشان را مشغول می‌کردند. آنجا باید به نوعی مشغول باشید و اگر کسی چند ماه بیکار می‌ماند از بیمارستان روانی سر درمی‌آورد. یک اسیر از کمترین حقوق انسانی محروم است زیرا مالک خواب، بیداری و زمان و حتی لباس خودش هم نیست. البته بعدها که صلیب سرخ آمد و چرخ خیاطی به اردوگاه آوردند دوستانی بودند که با تغییرات حتی ناچیز در لباس‌هایمان تنوع ایجاد شد و این نهایت آزادی ما بود.

وضعیت اردوگاه‌های عراقی به لحاظ سختی و دشواری چگونه بود؟

اردوگاه شماره ۵ تکریت چندان بزرگ نبود و تعدادی از افسران را به همراه تعدادی از بچه‌های سپاه و روحانیون به آنجا بردند. اردوگاه رمادی در سرزمینی واقع در منطقه‌ای کویری و خشک با آب وهوای گزنده قرار داشت و با رفتارهای تند عراقی‌ها با آزادگان همراه بود. وضعیت در این اردوگاه نسبت به موصل شرایط سخت‌تری داشت. وضعیت آزادگان در اردوگاه ۱۷ منطقه تکریت شامل نیروهای ثبت‌نام نشده بود و به نوعی این نیروها مفقود بودند و عموماً در سال آخر و بهار ۶۷ اسیر شده بودند. آنها شرایطشان سخت‌تر از ما بود. در اردوگاه اگر ایران عملیات می‌کرد و شب اعلام می‌کردند درگیری پیش آمده، فردایش ما خودمان را برای کتک خوردن آماده می‌کردیم.

مرحوم ابوترابی چه تأثیری در بالا رفتن روحیه و بهبودی وضعیت روحیه نیروها داشتند؟

حاج‌آقا را سال آخر دیدم. نیمی از اسرا که ثبت‌نام نشده و مفقود بودند خیلی با حاج‌آقا آشنایی نداشتند. روش ایشان با بقیه فرق می‌کرد. ما سبک و سیاق متفاوتی برای مدیریت داشتیم و شاید در ابتدا خیلی با مدیریت حاج‌آقا موافق نبودیم. حاج‌آقا برای ما مثل امام بود. از طرفی با عراقی‌ها سر و کله می‌زد و از طرف دیگر ما را تحمل می‌کرد. تغییر رفتار در زندان خیلی سخت است. کسی چهار، پنج سال به یکسری رفتارها عادت کند تغییر دادنش خیلی سخت است. تغییر این رفتار به رفتار جدید خیلی دشوار است. ما در اردوگاه ۱۷ جانمان را مدیون ایشان هستیم. این اردوگاه یک اردوگاه تنبیهی بود و شرایط بسیار سختی داشت و عراقی‌ها خیلی سخت می‌گرفتند. با اینکه یک سال از پذیرش قطعنامه گذشته بود ما تازه به اردوگاه تنبیهی رفته بودیم. در چنین شرایط سختی انگیزه ماندن هم سخت می‌شود. از لحاظ روانی شرایط خیلی سنگین بود و وجود ایشان نعمت بزرگی برای همه بود و خیلی به دادمان رسید. عراقی‌ها به ایشان اعتماد داشتند و هرگاه کار گره می‌خورد، ایشان را برای مدیریت می‌بردند و حاج‌آقا هم خیلی خوب مدیریت می‌کرد. عراقی‌ها هم خیلی راحت نمی‌گرفتند و حاج‌آقا را اذیت می‌کردند.

گزارش

آزادی میمک خاری در چشم صدام بود

■ غلامحسین بهبودی

عملیات ضربت ذوالفقار که برای آزادسازی بلندی‌های میمک صورت پذیرفت، از ۱۹ دی ماه تا ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۹ جریان داشت. ۳۷ سال پیش در چنین روزهایی، رزمندگان ارتشی به همراه عشایر منطقه، مشغول نبرد با دشمنی بودند که حفظ بلندی‌های میمک برایش اهمیتی حیاتی داشت! چراکه این منطقه در کنار اروندرود، از جمله نقاطی بودند که صدام ادعا داشت ایران آنها را اشغال کرده است.

«میمک» نام بلندی‌هایی در غرب کشور و مشخصاً در استان ایلام است. منطقه‌ای حائل بین ایران و عراق که اکنون نیز به عنوان بخشی از مرز دو کشور شناخته می‌شود. شاید کمتر کسی بداند که صدام تنها داعیه تسلط بر اروندرود را نداشت. دیکتاتور عراق یکسری از مناطق مرزی را متعلق به خود می‌دانست که میمک مهم‌ترین آنها بود.

ماجرای ادعاهای صدام‌حسین در خصوص میمک به قرارداد ۱۹۷۵ برمی‌گردد. زمانی که این قرارداد بین ایران و عراق به امضا رسید، خطوط مرزی مشخص و بخش‌هایی از خاک دو کشور جا به جا شد. همچنین قرار شد تا تسلط عراق بر اروندرود پایان یابد و دو کشور به یک میزان از این رودخانه عظیم بهره ببرند.

در تاریخ آمده است که وقتی نمایندگان ایران و عراق در حضور نمایندگان سازمان ملل اقدام به لوله‌گذاری مرزی می‌کردند (لوله‌هایی که به صورت عمودی روی زمین کار گذاشته می‌شد و مرزها را مشخص می‌کرد) نمایندگان عراق در منطقه میمک ایرادهایی وارد و به حالت قهر منطقه را ترک می‌کنند. عدم‌حضور عراقی‌ها رازی در خود داشت که بعدها در جنگ تحمیلی از آن پرده‌برداری شد. بنابراین میمک نیز مانند ماجرای اروندرود، خاری در چشم صدام بود و رؤیای اشغال آن را در سر می‌پرورانید.

بعد از پیروزی انقلاب و به هم خوردن توازن قوا در منطقه، صدام به فکر جبران مافاتی افتاد که اعتقاد داشت در قرارداد الجزایر دچارش شده بود، بنابراین وقتی تقویم‌ها به شهریورماه ۱۳۵۹ رسیدند، اقدام ارتش تقویت شده عراق در طول مرزها به حالت بحرانی رسید. در این زمان شرایط حاکم در دو سوی مرزها متفاوت بود. ایران در ظاهر منفعل به نظر می‌رسید و در طرف مقابل عراق که از بهار ۱۳۵۹ علناً حریم هوایی، دریایی و زمینی ایران را بارها و بارها شکسته بود، از شهریورماه حملات عمده‌ای را متوجه مرزهای غربی کشور کرد. نهایتاً نیروهای این کشور ۱۶ شهریورماه به منطقه خان لیلی حمله کردند و آن را به اشغال خود درآوردند. چند روز بعد نیز به میمک حمله کردند و عاقبت در ۲۱ شهریورماه بلندی‌های میمک را به اشغال درآوردند.

جالب است که خود صدام‌حسین نیز بعدها که به اسارت نیروهای امریکایی درآمد، حمله به مرزهای کشورمان در اواسط شهریورماه ۱۳۵۹ را زمان آغاز جنگ اعلام کرده بود. حتی گفته بود: نمی‌دانم چرا ایرانی‌ها اصرار دارند ۳۱ شهریورماه را روز آغاز جنگ بدانند! به هر حال میمک به عنوان اولین نقطه‌ای که صدام نسبت به آن ادعاهایی را طرح می‌کرد، به اشغال دشمن درآمد. این اشغالگری ادامه داشت تا اینکه ۳۱ شهریورماه ۱۳۵۹ جنگ به شکل رسمی آغاز شد و بخش‌های وسیع دیگری از خاک کشورمان به اشغال متجاوزان درآمد.

> وقتی نمایندگان ایران و عراق در حضور نمایندگان سازمان ملل اقدام به لوله‌گذاری مرزی می‌کردند، نمایندگان عراق ایرادهایی وارد و به حالت قهر منطقه را ترک می‌کنند. عدم‌حضور عراقی‌ها رازی در خود داشت که بعدها در جنگ تحمیلی از آن پرده‌برداری شد. بنابراین میمک نیز مانند ماجرای اروندرود، خاری در چشم صدام بود و رؤیای اشغال آن را در سر می‌پرورانید

اشغال میمک ادامه داشت تا اینکه ۱۹ دی ماه ۱۳۵۹، رزمندگان ارتشی با کمک نیروهای عشایری ایل خزل سعی در آزادسازی میمک کردند. اینجا بود که تعصب صدام برای حفظ سرزمینی که جزو ادعاهایش بود، بار دیگر نمایان شد. میمک برای دیکتاتور عراق آنچنان اهمیتی داشت که برخی از اسرای عراقی عملیات میمک اذعان می‌کردند که قاعدشان (صدام) شخصاً برای نظارت به روند حمله ایرانی‌ها به منطقه آمده است. همچنین برای اولین بار به شکل نیمه گسترده در عملیات میمک بمباران شیمیایی صورت پذیرفت که طی آن تعدادی از رزمندگان به شهادت رسیدند.

به رغم تلاش‌هایی که نیروهای بعثی انجام دادند، عملیات ضربت ذوالفقار یا همان آزادسازی میمک در ۲۰ بهمن ماه با موفقیت به پایان رسید. منطقه‌ای که صدام‌حسین آنقدر برایش اهمیت قائل بود، سال اول جنگ به اتمام نرسیده از دستش خارج شد. بعثی‌ها مجبور شدند از منطقه‌ای که نام جعلی صیف‌السعد را برایش انتخاب کرده بودند با از دست دادن دو فروند هواپیما، سه فروند بالگرد، ۴۶ دستگاه تانک، ۵۰ خودرو و به غنیمت گرفتن ۱۰ قبضه ادوات جنگی، پنج دستگاه ماشین مهندسی، پنج قبضه توپ، ۲۱ دستگاه تانک و نفربر و ۲ هزار کشته و مجروح و ۱۶۴ اسیر فرار کنند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۹۹

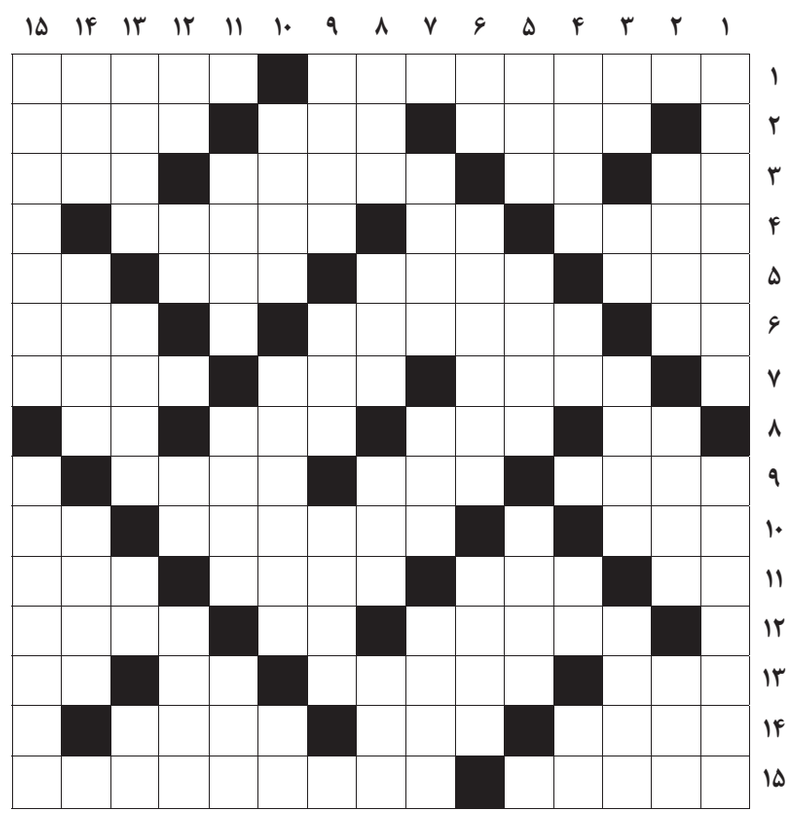

از راست به چپ

■ ۱- مداخله کردن برای حل و فصل اختلاف بین دیگران- نتیجه کارت زرد داور ■ ۲- کنترل کردن- پیچ و خم زلف- فیلمی به کارگردانی اکبر صادقی ■ ۳- علامت بیماری- آدم بینوا در بساط ندارد- از هر طرف بخوانید جاهل است- ته چک ■ ۴- نانخورش- تپانچه- ابزار ■ ۵- داماد رستم- قطعه موسیقی که برای سه نوازنده ساخته شده است- شهر شیشه‌گران آلمان- فوت و فن کار ■ ۶- یار شیرازی- زادگاه شهید مطهری- زر خالص ■ ۷- گروه تروریستی معروف- درخت ضروری برای تولید ابریشم- گرو گذاشته شده ■ ۸- کاشف آلمانی میکروب سل- سیل- حبس طویل‌المدت- حرف خطاب ■ ۹- اندیشیدن- از ارکان نماز- جمعیت یک کشور ■ ۱۰- قطعی برای کاغذ- نویسنده اتریشی رمان شطرنجباز- آفت نباتی ■ ۱۱- چله کمان- کنار- سبزی خوراکی خودرو- از روزنامه‌های معروف پاکستان ■ ۱۲- شعبده‌باز- لخت- ورم عضوی از بدن ■ ۱۳- جنگل شاهرود- شترمرغ امریکایی- پادگان تهران- یادداشت ■ ۱۴- جانشین- مرزبان- عنوانی برای مقالات روزنامه ■ ۱۵- کنفرانس- کنایه از مشهور و معروف شدن است

از بالا به پایین

■ ۱- وزارت دفاع امریکا- شلاق ■ ۲- عوض و جانشین- گاهی زیر نیم‌کاسه است- آن سوی سقف ■ ۳- نفس- ضمیر غایب- اتاقک تاریک- قهوه‌خانه فرنگی ■ ۴- پسر گودرز- از نت‌های موسیقی- پارگی لباس- حرف فقدان ■ ۵- چراغ آسمان- کانال- میزبان المپیک ۲۰۱۲ ■ ۶- مساوی- انگل گوشت خوک- تاجی از گل ■ ۷- باد خنک- قصدو آهنگ- کرم کدو ■ ۸- کاشتن بوته برنج- واحد قدرت الکتریسیته- یک ساعت- ابزار دست باغبان ■ ۹- صمیمی- از آهنگ‌های موسیقی ایرانی- حرکتی در ژیمناستیک ■ ۱۰- سرباز نیروی دریایی- بیماری مشترک انسان و دام- چوب خوشبو ■ ۱۱- اثری از امیل زولا- سکه طلا در عهد هخامنشی- کبد ■ ۱۲- کتف- به دنیا آوردن- راندن مزاحم- کلمه‌ای که دوبار در سوره حمد تکرار شده ■ ۱۳- فالگیر برای دفع جادو و سحر می‌دهد- متاع بازار بورس- جامش معروف است- شامل همه ■ ۱۴- رود جیحون- بین رویه و آستر لباس- سرنیزه ■ ۱۵- اولین فیلم کورو ساوا- سرزمین دلاورخیز بوشهر

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۶			۹		
	۸		۲			۳		
	۷	۱						۶
۹					۵		۶	
		۸					۹	
۲					۳			
				۸		۷		۲
	۳	۴						
	۹			۱				۸

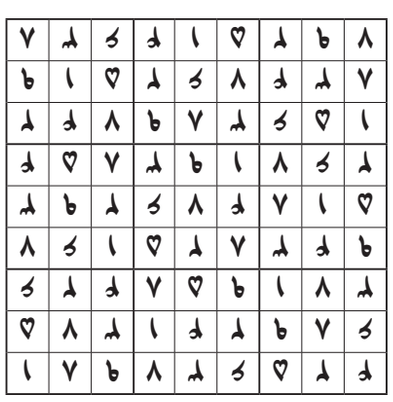

جدول کلمات متقاطع
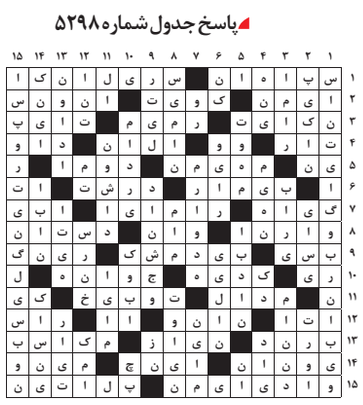
پاسخ جدول شماره ۵۲۹۸